یادداشت

راه‌اندازی یک کسب‌وکار به معنای کارآفرینی نیست!

علی جمشیدی

اغلب افراد وقتی شرکتی را ثبت می‌کنند، کارگاه تولیدی‌ای را تأسیس می‌کنند، فروشگاه اینترنتی می‌زنند یا حتی یک صفحه در شبکه‌های اجتماعی برای فروش محصولات راه می‌اندازند، فکر می‌کنند وارد دنیای کارآفرینی شده‌اند. اما حقیقت این است که راه‌اندازی یک کسب‌وکار به معنای کارآفرینی نیست. بخش عمده‌ای از این افراد به اهداف خود نمی‌رسند و در مسیر کسب درآمد، سرمایه‌های اولیه خود را نیز از دست می‌دهند. گاهی نیز ممکن است داشتن یک شغل یا تجارت کوچک منبع درآمد خوبی باشد، اما کارآفرینی چیزی فراتر از صرفا فروش کالا یا خدمات است. کارآفرینی یعنی خلق ارزش پایدار برای مشتری، نیروی انسانی و جامعه؛ یعنی ساختن یک سیستمی که در شرایط ناپایدار، بتواند خودش را تطبیق دهد و همواره ارزش‌آفرین باشد.

تفاوت کسب‌وکار و کارآفرینی: کسب‌وکار یعنی فعالیتی برای تأمین معاش از طریق تولید یا ارائه محصول و خدمت. اما کارآفرینی به معنای ایجاد ارزش جدید، نوآوری و حل مسائل واقعی جامعه است. یک کسب‌وکار معمولی ممکن است فقط به فکر فروش بیشتر باشد، ولی یک کارآفرین به دنبال پاسخ به این پرسش است: چگونه می‌توانم مشکلی را حل کنم یا تغییری مثبت در زندگی دیگران ایجاد کنم؟ به همین دلیل است که همه فروشگاه‌ها یا شرکت‌ها را نمی‌توان کارآفرینانه دانست. برای مثال، کسی که یک کافی‌شاپ سنتی باز می‌کند، صاحب کسب‌وکار است؛ اما فردی که مدل جدیدی از کافی‌شاپ با تجربه متفاوت برای مشتری (مثلا فضای کار اشتراکی همراه با قهوه) ایجاد می‌کند، در حال کارآفرینی است.

ایجاد ارزش برای مشتری؛ قلب کارآفرینی: هیچ کارآفرینی بدون ایجاد ارزش برای مشتری موفق نمی‌شود. مشتریان تنها زمانی وفادار می‌شوند که احساس کنند محصول یا خدمت فراتر از یک معامله ساده، بخشی از نیاز یا خواسته عمیق آنها را برآورده می‌کند. بسیاری از کسب‌وکارها به سود فکر می‌کنند، در حالی که کارآفرینان به ارزش‌آفرینی. برای نمونه، شرکت‌هایی مثل دیجی‌کالا یا اسنپ فقط فروشنده کالا یا ارائه‌دهنده خدمات حمل‌ونقل نیستند، آنها تجربه جدیدی برای مشتری ساخته‌اند: راحتی، سرعت و دسترسی آسان. همین ارزش‌آفرینی است که باعث رشد چشمگیرشان شده است.

ایجاد ارزش برای نیروی انسانی؛ سرمایه پنهان سازمان: کارآفرینان می‌دانند که مهم‌ترین دارایی یک سازمان، نیروی انسانی است. اگر کارکنان تنها به‌عنوان ابزاری برای تولید دیده شوند، خلاقیت و انگیزه‌ای برای رشد وجود نخواهد داشت. اما وقتی نیروی انسانی احساس کند بخشی از یک مأموریت بزرگ‌تر است، انرژی و ایده‌های تازه‌ای وارد کار می‌شود. ایجاد ارزش برای نیروی انسانی شامل آموزش، فرصت رشد، محیط کاری عادلانه و حمایت روانی و اجتماعی است. نمونه‌های موفق جهانی مثل گوگل یا مایکروسافت نشان می‌دهند که با سرمایه‌گذاری روی رضایت کارکنان، بهره‌وری و نوآوری سازمان چند برابر می‌شود. در ایران هم برخی شرکت‌های استارت‌آپی همین رویکرد را دنبال می‌کنند و با جذب استعدادها به جای نیروی ساده، توانسته‌اند رشد سریعی تجربه کنند.

سودآوری؛ پیامد طبیعی ارزش‌آفرینی: خیلی‌ها فکر می‌کنند هدف اصلی کارآفرینی «پول درآوردن» است. در حالی که سود باید نتیجه ارزش‌آفرینی باشد، نه فقط یک هدف. کسب‌وکاری که فقط به سود آنی فکر می‌کند، شاید مدتی دوام بیاورد اما در بلندمدت محکوم به شکست خواهد بود. کارآفرینی واقعی وقتی اتفاق می‌افتد که مشتریان راضی باشند، کارکنان با انگیزه کار کنند و جامعه از حضور کسب‌وکار سود ببرد. در چنین شرایطی، سودآوری پایدار و حتی تصاعدی خواهد بود. سودآوری کارآفرینانه با نگاه کوتاه‌مدت متفاوت است؛ این نوع سودآوری نه‌تنها بقای کسب‌وکار را تضمین می‌کند بلکه زمینه توسعه و نوآوری‌های بعدی را نیز فراهم می‌آورد.

مسئولیت اجتماعی؛ فراتر از سود مالی: کارآفرینی این نیست که شما فقط به دنبال افزایش ثروت و درآمد خود باشید. جامعه امروز از کسب‌وکارها انتظار دارد نسبت به مسائل اجتماعی، فرهنگی و محیط‌زیستی حساس باشند. مسئولیت اجتماعی می‌تواند شکل‌های مختلفی داشته باشد: حمایت از پروژه‌های آموزشی، کاهش آلودگی محیط زیست، یا حتی ایجاد فرصت‌های شغلی برابر برای زنان و مردان. یک کارآفرین موفق می‌داند که شهرت برند و اعتماد عمومی، سرمایه‌ای است که تنها از طریق پایبندی به مسئولیت اجتماعی به دست می‌آید. مشتریان هم بیشتر به کسب‌وکارهایی وفادارند که نشان داده‌اند دغدغه‌ای فراتر از سود دارند.

رشد پایدار؛ نتیجه نگاه کارآفرینانه: بسیاری از کسب‌وکارها در آغاز با سرعت رشد می‌کنند، اما پس از مدتی به‌دلیل نداشتن استراتژی پایدار، سقوط می‌کنند. دلیل اصلی این سقوط آن است که تنها بر فروش یا تبلیغات تکیه کرده‌اند و به ارزش‌آفرینی برای مشتری، کارکنان و جامعه بی‌توجه بوده‌اند. کارآفرینی واقعی، رشد پایدار را هدف قرار می‌دهد. رشد پایدار یعنی ایجاد تعادل بین سود، رضایت مشتری، انگیزه کارکنان و مسئولیت اجتماعی. چنین رشدی نه‌تنها یک کسب‌وکار را ماندگار می‌کند، بلکه باعث می‌شود در بازار رقابتی به رهبر تبدیل شود.

جمع‌بندی و نتیجه‌گیری: راه‌اندازی یک کسب‌وکار می‌تواند شروع خوبی برای استقلال مالی باشد، اما لزوما به معنای کارآفرینی نیست. کارآفرینی یعنی نگاه بلندمدت و ارزش‌آفرین؛ یعنی خلق راه‌حل‌هایی که هم زندگی مشتری را بهتر کند، هم نیروی انسانی را توانمند سازد، هم به سودآوری منطقی منجر شود و هم جامعه را منتفع کند. بنابراین اگر شما صاحب کسب‌وکاری هستید، از خودتان بپرسید:

- آیا واقعا برای مشتری ارزش جدیدی ایجاد کرده‌ام؟
- آیا کارکنانم احساس می‌کنند بخشی از آینده سازمان هستند؟
- آیا سودی که به دست می‌آورم، پایدار و اخلاقی است؟
- آیا جامعه از حضور کسب‌وکار من منفعتی می‌برد؟

اگر پاسخ این پرسش‌ها مثبت باشد، شما تنها یک تاجر یا مدیر نیستید؛ بلکه یک کارآفرین واقعی هستید که مسیر رشد پایدار را انتخاب کرده‌اید.

احضار فیگورهای تاریخی

ادامه از صفحه اول

نشانه‌هایی که بیش از هر چیز از کاریکاتوریزه‌شدن رضاشاه به دست احمدی‌نژاد حکایت دارد. فیگورهای تاریخی اغلب با اراده و خواست چهره‌های سیاسی پا به میدان می‌گذارند. البته این فیگورها عمر چندانی ندارند و فیگورهایی تعیین‌کننده‌اند که خودانگیخته یا از طریق مردم احضار شوند. اما این احضارها را باید بسیار جدی گرفت؛ چراکه احضار این فیگورها نشانگر نیازی است که ناخودآگاه در ذهن و ضمیر جامعه به وجود آمده است. از این‌رو، کنکاش در درستی یا نادرستی احضار آنها چندان کمکی به علت وجودی این احضارها نمی‌کند.

از کتاب «گفت‌وگوهایی با گئورگ لوکاچ»، ویراستار تنوپینکوس، ترجمه امید مهرگان، نشر ثالث.

ترور چارلی کرک و نگاهی به بحران خشونت در آمریکا

حمیدرضا احمدی

۱۰ سپتامبر خبری آمریکا را شوکه کرد. چارلی کرک، بنیان‌گذار سازمان محافظه‌کار نقطه عطف آمریکا (Turning Point USA) و یکی از چهره‌های شناخته‌شده درآمریکا، در حین سخنرانی در دانشگاه یوتا از فاصله ۱۲۰ متری هدف یک تک‌تیرانداز قرار گرفت و به قتل رسید. این حادثه به دلیل ماهیت بی‌رحمانه و نیز به خاطر شخصیت قربانی، بازتابی گسترده یافت. کرک که در میان راست افراطی آمریکایی محبوبیت فراوانی داشت، به گفته مقامات، قربانی «ترور سیاسی» شد. مظنون، تایلر رابینسون ۲۲ساله، پس از چند روز دستگیر شد. اما آنچه درباره رابینسون شوکه‌کننده است، این نیست که او کیست، بلکه این است که او چه کسی نیست. جوانی است از یک خانواده مسیحی متدین با نمرات عالی دبیرستانی، بدون سابقه جنایی، بدون نشانه‌ای از افراط‌گرایی سیاسی در شبکه‌های اجتماعی. او همجنس‌گراست و معتقد به حقوق برابر برای افراد ترنس. ولی نشانه‌ای حاکی از چپ‌گرایی در حساب‌های آنلاین او دیده نمی‌شود. در پیام‌هایی که با دوستانش در شبکه اجتماعی دیسکورد ردوبدل می‌کرده، فقط یک بار به ترامپ اشاره شده، آن‌هم سال گذشته حین دادگاهی‌شدن ترامپ. آنچه عمل تایلر رابینسون را ترسناک می‌کند، این است که عملش رادیکال بوده، اما خودش در نگاه اول و دوم رادیکال به نظر نمی‌رسد!

طبق گزارش‌های دادگاه، رابینسون روز ترور در پیامکی به دوست‌پسرش گفته: «من از نفرت کرک خسته شده‌ام. با برخی نفرت‌پراکن‌ها نمی‌توان مذاکره کرد». او همچنین یادداشتی زیر کیبورد کامپیوترش گذاشته بود که در آن نوشته بود: «فرصت خلاص‌شدن از چارلی کرک را دارم و از این فرصت استفاده می‌کنم». آنچه نگران‌کننده است، منطق ساده و نهیلیستی رابینسون است. او معتقد بود که برخی افراد لایق مردن هستند و خشونت تنها راه‌حل است. اما ترور کرک تنها خشونت سیاسی در دوره اخیر در آمریکا نیست. در ژوئن ۲۰۲۵، نماینده دموکرات مینه‌سوتا، ملیسا هورتمن و همسرش در خانه‌شان ترور شدند، و سناتور دموکرات ایالتی جان هافمن و همسرش نیز در حمله‌ای جداگانه زخمی شدند. در آوریل همان سال، مردی کوشید خانه فرماندار پنسیلوانیا، جاش شاپیرو را آتش بزند. ترامپ نیز در ۲۰۲۴ دو بار هدف ترور قرار گرفت. طبق آمار یک پژوهشگر در دانشگاه مریلند، در نیمه اول ۲۰۲۵ آمریکا شاهد ۱۵۰ حمله با انگیزه سیاسی بوده؛ تقریبا دو برابر مدت مشابه سال قبل. با توجه به اینکه هر سال به طور متوسط بیش از ۱۵ هزار نفر در آمریکا با سلاح گرم کشته می‌شوند و ترورهای سیاسی در حال افزایش است، لازم است نگاهی عمیق‌تر به جامعه آمریکا بیندازیم و دریابیم چرا نسل جوان این کشور خشمگین است و با سرعتی نگران‌کننده رادیکال می‌شود.

فرهنگ اسلحه و قوانین سست

اولین نکته، قوانین بسیار آزاد خرید اسلحه در آمریکاست. طبق گزارش CBS News، نرخ قتل با اسلحه در آمریکا ۲۵ برابر بیشتر از دیگر کشورهای توسعه‌یافته است. این رقم چشمگیر نشان‌دهنده عمق بحران خشونت مسلحانه در آمریکاست.

در مدارس نیز وضعیت بهتر نیست. طبق آمار سی‌ان‌ان در سال ۲۰۲۴، ۸۳ تیراندازی در دبستان‌ها و دبیرستان‌های آمریکا رخ داده که تقریبا رقمی عادی برای آمریکاست. مظنون قتل کرک در صفحات فیس‌بوک خود تصاویر فراوانی از دوران کودکی با اسلحه دارد. اگر برای ما ایرانی‌ها بزرگ‌شدن و مسئولیت‌پذیر شدن این‌طور تعریف شده که روزی در حوالی ۱۰سالگی تنها در صف نانوایی بایستیم، برای برخی از آمریکایی‌ها بزرگ‌شدن یعنی در همان حدود ۱۰سالگی تفنگ در دست بگیرند. فرهنگ اسلحه بخش جدایی‌ناپذیر زندگی بخش بزرگی از آمریکایی‌هاست. در کشوری که تعداد اسلحه بیشتر از جمعیت آن است، اگرچه ترور کرک خبرساز شد، اما نفس تیراندازی و ترور خیلی امری غیرعادی نیست. آنچه در اینجا غیرعادی است، شخص قربانی است. در پیچ عجیب و تلخ سرنوشت، خود چارلی کرک از مدافعان سرسخت متمم دوم قانون اساسی آمریکا درباره حق داشتن اسلحه است. او معتقد بود مرگ چند بی‌گناه در سال، بهای آزادی حمل اسلحه است و این هزینه‌ای است که باید با افتخار پرداخت.

فروپاشی بافت اجتماعی تحت فشار اقتصادی

نکته دوم مربوط به فروپاشی عمومی بافت جامعه تحت فشارهای اقتصادی است. در اینجا باید محتاط باشیم، زیرا سخن‌گفتن از افت رفاه مردمی برای مخاطب ایرانی -که خود سال‌هاست تحت فشار اقتصادی شدیدی به دلیل سوءمدیریت، تحریم‌ها و انزوای بین‌المللی قرار دارد- ممکن است عجیب به نظر بیاید. اگرچه تولید ناخالص داخلی آمریکا غیرقابل مقایسه با ایران است، اما رفاه آمریکایی‌ها در مقایسه با رفاه نسل‌های قبلی دچار افت شده است. مشاغل تولیدی که ۵۰ سال پیش یکی از محورهای اقتصاد آمریکا به شمار می‌رفت، بر اثر برون‌سپاری به چین بسیار ضعیف شده است. افزایش تعرفه‌ها از سوی ترامپ هم هنوز مؤثر واقع نشده است. اما مهم‌تر از همه افزایش نابرابری مالی است. طبق آمار Statista، دوسوم کل ثروت آمریکا متعلق به تنها ۱۰ درصد ثروتمندترین افراد است، درحالی‌که نیمی از مردم فقط ۲.۵ درصد از ثروت کشور را در اختیار دارند. در بورس نیز به گزارش Fortune 93 درصد سهام متعلق به همین دهک اول است.

نتیجه این نابرابری در زندگی روزمره آمریکایی‌ها مشهود است. با وجود نرخ پایین بیکاری، ۴۴ درصد از شاغلان تمام‌وقت آمریکا دستمزدی دریافت نمی‌کنند که کفاف هزینه زندگی‌شان را بدهد. درعین‌حال، هزینه تحصیل و درمان به گونه‌ای افزایش یافته که یک بیماری جدی در خانواده می‌تواند موجب فقر خانواده شود.

چالش‌های اقتصادی جامعه آمریکا شامل افزایش اجاره‌بها و بی‌خانمانی، صدمات ناشی از تغییرات اقلیمی، نابرابری و بسیاری موارد دیگر است. فرهنگ افراطی سرمایه‌داری در آمریکا -همیشه انباشت‌کردن، هرگز توزیع‌نکردن- هر روز افراد بیشتری را درگیر مشکل کرده است. چنین شرایطی زمینه را برای رشد حس انزوا و کینه فراهم می‌کند و رسانه نیز به این حس دامن می‌زند. ما شاید زیاد درباره نابرابری در آمریکا (و ایران) شنیده یا خوانده باشیم، اما آیا هرگز به عواقب نابرابری اندیشیده‌ایم؟ البته افسردگی و کینه ناشی از نابرابری اقتصادی لزوما منجر به خشونت فردی و ترور نمی‌شود، اما ترکیب اضطراب و ناامیدی با دسترسی آسان به اسلحه می‌تواند محصولی خطرناک باشد و ازجمله به خشونت لحظه‌ای در یک مدرسه یا علیه یک چهره سیاسی بینجامد.

ممکن است گفته شود که تمرکز بر نابرابری اقتصادی در این پرونده اشتباه است؛ چراکه تایلر رابینسون از یک خانواده متوسط بود و مشکل مالی نداشت. اما این ملاحظه نکته اصلی را نادیده می‌گیرد. مسئله این نیست که رابینسون چون فقیر بود، کرک را کشت، بلکه این است که او در جامعه‌ای زندگی می‌کند که نابرابری شدید محیط را مسموم کرده، خشونت عادی شده و گفتمان سیاسی دوقطبی و پر از کینه شده است. نابرابری اقتصادی تنها به فقرا آسیب نمی‌رساند، بلکه به انسجام اجتماعی لطمه می‌زند. وقتی نیمی از شاغلان با وجود کار تمام‌وقت در ثروتمندترین کشور دنیا از بهبود شرایط زندگی خود و خانواده ناامید می‌شوند، فروپاشی اجتماعی بر کل جامعه تأثیر می‌گذارد و اقشار طبقه متوسط نیز تحت تأثیر مشکل قرار می‌گیرند. این اقشار شاهد ناتوانی نظام سیاسی -چه دولت بایدن و چه دولت ترامپ- در حل مشکلات هستند و حس ناشی از آن می‌تواند هرکسی را -صرف‌نظر از وضعیت مالی شخصی‌اش- رادیکال کند. در نهایت، شرایط فردی قاتل اهمیت کمتری دارد تا شرایط اجتماعی که ترور سیاسی را پاسخی منطقی به اختلاف نظر جلوه می‌دهد. البته نابرابری و خشم اجتماعی پدیده‌ای منحصر به آمریکا نیست. همین الگو را می‌توان در جامعه ایران نیز مشاهده کرد. اگرچه در ایران فرهنگ حمل اسلحه وجود ندارد، اما همه کم‌وبیش شاهد این هستیم که هرچه شرایط اقتصادی بدتر می‌شود، اعتراض‌ها بیشتر و پرتکرارتر می‌شوند. تفاوت تنها در این است که در آمریکا این خشم اجتماعی با گلوله ابراز می‌شود.

ارتباط خشونت داخلی با جنگ‌های خارجی

نهایتا نباید فراموش کنیم که سیاست خارجی آمریکا نیز در حساسیت‌زدایی آمریکایی‌ها درباره خشونت نقش دارد. ارتباط مستقیمی میان فرهنگ اسلحه درون آمریکا و فرهنگ جنگ در سیاست خارجی آن کشور وجود دارد. دهه‌هاست، به‌ویژه پس از حملات ۱۱ سپتامبر، سیاست خارجی آمریکا بیشتر بر مجازات دشمنان متمرکز بوده تا دیپلماسی. این رویکرد شامل تحریم‌های گسترده، تهدیدات نظامی، و عملیات مخفی برای بی‌ثبات‌کردن دشمنان است. برای مخاطب ایرانی، ماهیت تهاجمی سیاست خارجی آمریکا -هم مستقیم از طریق تحریم‌ها و بمباران تأسیسات اتمی، و هم غیرمستقیم از طریق حمایت از اسرائیل- چیز جدیدی نیست. وقتی اسرائیل دست به ترور می‌زند و همچنان پوشش نظامی و حمایت آمریکا را دارد، این پیام را می‌رساند که مرگ، حق برخی است. وقتی اسرائیل با بمب و کمک‌های اطلاعاتی آمریکایی به بیمارستان‌ها و دانشگاه‌های غزه حمله می‌کند و حتی لفظا هم محکوم نمی‌شود، چه انتظاری می‌توان از فرد آمریکایی مسلح و تحت استرس داشت که به نحوی مشابه با مخالف سیاسی خود برخورد نکند؟

قتل کرک نماد بحران عمیق‌تری در جامعه آمریکاست. البته روشن است که هیچ حادثه‌ای را نمی‌توان فقط با یک یا دو عامل توضیح داد. قتل‌هایی از این نوع ناشی از عوامل گوناگون هستند؛ عواملی مانند مشکلات روانی، اعتیاد به دنیاهای مجازی، فضای سیاسی مسموم و دوقطبی. اما ریشه‌های این مشکلات را باید در دو جا جست: نخست، فرهنگ اسلحه و عادی‌سازی خشونت هم در زندگی روزمره آمریکا و هم به واسطه دهه‌ها جنگ‌های خارجی؛ و دوم، نابرابری ساختاری که جامعه را به محیطی پر از خشم و بی‌اعتمادی تبدیل کرده است. تا زمانی که این مشکلات حل نشود، چارلی کرک آخرین قربانی این چرخه خشم و نفرت نخواهد بود.

چرا حقوق بین‌الملل مانع اسرائیل نیست؟

حمید روشنائی

روزی که صدام به کویت حمله کرد، توجیهی که باعث شد کشورها در کنار آمریکا قرار بگیرند و عراق را مجبور به عقب‌نشینی از کویت کنند، اصول اولیه حقوق بین‌الملل بود. اصولی مانند اصل احترام به حاکمیت کشورها، منع توسل به زور، احترام به تمامیت ارضی و مرزهای بین‌المللی و... . به‌تازگی اسرائیل با حمله به دوحه قطر، چرخه حملات به کشورهای دیگر را پس از ایران، سوریه، لبنان و یمن تکمیل کرد. اسرائیل با این اقدامات، اولین اصول حقوق بین‌الملل را در گذشته و حال نقض کرده و موجب شد پایه‌های مشروعیت حقوق بین‌الملل زیر سؤال برود؛ درحالی‌که هیچ پاسخ جدی‌ای دریافت نکرد. درباره حمله اسرائیل به قطر چند نکته شایان توجه است: اولا، حمله به کشوری غیر دشمن با اسرائیل انجام شد؛ زیرا در حملات قبلی، تل‌آویو توجیهی برای تقابل با دولت‌های مخاصمش داشت. ثانیا، اسرائیل به‌طور رسمی مسئولیت این حمله را پذیرفت و آن را مبهم نگذاشت. عادت رژیم صهیونیستی این بوده که با حمله به مخالفانش (چه دولت‌ها و چه افراد) مسئولیت آن را نمی‌پذیرفت و مبهم باقی می‌گذاشت، اما در این عملیات، نتانیاهو شخصا آن را گردن گرفت و مدعی شد در آینده هم به این‌گونه اقدامات ادامه خواهد داد. ثالثا، مقامات اسرائیلی با عجله و ذوق بسیار آن را اعلام کرده و اسامی رهبران حماس را که هدف آنها بود، فاش کردند؛ اگرچه درست نبود و به هدف نرسیدند. رابعا، در مرحله اول گفته شد بدون هماهنگی با آمریکا بوده و واشنگتن در حین عملیات از آن مطلع شده، درحالی‌که فاش شد ترامپ از ابتدا از این موضوع مطلع بوده است.

اما سؤال اینجاست که چرا حقوق بین‌الملل به‌عنوان یک میثاق سازمان ملل که برای ممانعت از تجاوز به حریم دیگر کشورها وضع شده است، نمی‌تواند مانع از انجام حملات اسرائیل شود؟! درحالی‌که همه دولت‌ها سوگند خورده‌اند برای یک زیست مسالمت‌آمیز در کنار یکدیگر به این حقوق پایبند باشند. واقعیت این است که حقوق بین‌الملل در زمان حال با چند چالش مواجه است:

۱. حقوق بین‌الملل براساس نظام دوقطبی نگاشته شده است؛ اگرچه بسیاری از اصول آن به تاریخ و توافق‌های گذشته بازمی‌گردد و قدمت طولانی دارد، اما بر مبنای شرایط محیطی بعد از جنگ جهانی دوم و برتری دولت‌های فاتح تنظیم شده که براساس آن، تفسیر این حقوق با قدرت‌های بزرگ و اجرای آن نیز با آنهاست.

۲. اگرچه در تعاریف گفته می‌شود پشتوانه‌های حقوق بین‌الملل معاهدات بین‌المللی، توافقات بین کشورها، عرف بین‌الملل، تصمیمات قضائی دیوان‌های بین‌المللی و... است، اما پشتوانه واقعی حقوق بین‌الملل، هژمونی حاکم بر نظام بین‌الملل است که اکنون با فروپاشی نظام دوقطبی و اقدامات ایالات متحده با دگرگونی مواجه شده است.

۳. ضمانت‌های اجرائی در حقوق بین‌الملل (به‌جز استفاده از توانایی کشورهای قدرتمند) مانند محاکم بین‌المللی، توافقات کشورها و...، کارایی و قدرت لازم را برای مقابله با اقدامات مخالف با حقوق بین‌الملل ندارد. نمونه بارز آن، جنگ داخلی یوگسلاوی سابق و جنایات صرب‌ها و کروات‌هاست که اگر مداخله مستقیم آمریکا نبود، هرگز کشورهای اروپایی به‌تنهایی نمی‌توانستند جنایتکاران جنگی را مجازات کنند.

۴. سایه‌انداختن توجیهات سیاسی بر اقدامات نظامی مانند حملات پیش‌دستانه، مقابله با تهدیدهای احتمالی، مقابله با تروریسم بین‌الملل و... که ابزاری برای نادیده‌گرفتن حقوق کشورهای دیگر است. امروز دولت ونزوئلا (با وجود همه کاستی‌هایش) با توجیه مقابله با مواد مخدر مواجه بوده و منتظر حمله آمریکا به خاکش است.

۵. استانداردهای دوگانه حقوقی که بعضا با تفسیر به رأی و سوءاستفاده قدرت‌های بزرگ از قوانین حقوقی مواجه است؛ مانند حقوق بشر، تروریسم، دموکراسی و... که اسرائیل هم از آن برای قتل عام مردم غزه و حمله به افراد در خارج از مرزهایش بهره می‌برد.

۶. حقوق بین‌الملل در شکل واقعی توجیه‌کننده قدرت است و اکنون که گرانیگاه قدرت در نظام بین‌الملل با تغییراتی مواجه شده، موجب شده حقوق بین‌الملل هم دچار بی‌ثباتی شود. مارتی کاسکنمی، از حقوق‌دانان نظریه‌پرداز، در این‌باره معتقد است که «حقوق بین‌الملل حاصل پروژه‌ای سیاسی است که اغلب اوقات تحت سلطه قدرت‌های سیاسی قرار می‌گیرد».

رژیم صهیونیستی از بدو تولد تاکنون یک استثنا در نظام بین‌الملل بوده است. این رژیم هیچ محدودیت و مانعی در اقدامات خودش چه در حمله به همسایگان و چه در قتل‌عام فلسطینیان، ساخت بمب اتمی و... نداشته است. این جرثومه به‌عنوان یک اهرم فشار برای غرب در خاورمیانه و شمال آفریقا با پشتوانه لابی قوی صهیونیست‌ها عمل می‌کند و از آزادی عمل بسیاری برخوردار است. در نتیجه نمی‌توان انتظار داشت در شرایط کنونی که دوران گذار است و حقوق بین‌الملل در شرایط نامطلوبی قرار دارد، محدودیتی برای آن ایجاد شود.

یادداشت

ماشه به سمت کیست؟

ادامه از صفحه اول

با فرارسیدن سال ۱۴۰۰ جنس تصمیمات اجرائی دولت تحت تأثیر خطابه‌های لحظه‌ای و تندروی‌های بی‌موقع قرار گرفت که برآیند مطلوبی نداشت؛ نسخه‌هایی که برای آن سوی آب پیچیده می‌شد، بیشتر اوقات، ابتر می‌شد و نکته‌های ناخوشایندی با خود داشت؛ ناکارآمدی و کتمان در بیان واقعیت موجود، شعارگرایی تند و بی‌پشتوانه برای تکذیب آنچه گزارش شده، فقدان افق شفاف برای آینده کشور و همچنین تأخیر بی‌مورد در پاسخ‌گویی به خواسته‌ها و پیشنهادات خارجی که فی‌نفسه ضعف بزرگی به شمار می‌آمد. ماحصل کار آن بود که مذاکرات در زمان خودش به بار ننشست تا ماجرا را تمام کند. حتی کمی ورزیدگی و درایت در برخوردها و نشست‌ها می‌توانست جنگ ددمنشانه اواخر خرداد رژیم غاصب اسرائیل را ناممکن کند. اما اکنون چه خواهد شد؛ فرصت‌ها رو به پایان است. ضرب‌الاجل یک‌ماهه برای فعال‌شدن مکانیسم ماشه، دارد تمام می‌شود. اقشار گوناگون مردم می‌خواهند بدانند پایان ماجرا به کجا می‌رسد. پرسش اصلی این است که عده‌ای در میان مخالفان دولت جا گرفته‌اند که در دسته منتقدان متخصص و دلسوز جا نمی‌گیرند. اینها گویا اصلا متوجه وخامت اوضاع کشور نیستند. کارشان هیاهو و غوغاسالاری است. اینکه علت آن چیست، شاید پاسخ دم‌دستی این باشد که آنها با این تلاش‌ها طمع بسته‌اند که می‌توانند فضا را ناامن جلوه دهند و احیانا هجوم و جنگی دوباره و خانمان‌سوز را عاجل و قطعی نشان دهند که نتیجه آن شود که در این میان طبقه متوسط کشور ناگزیر به ترک مام میهن شوند تا بدون مزاحمت این قشر آگاه و غیبت این قشر مستقل که فراغت برای تفکر دارند، بستری برای مسندنشینی این دسته فراهم شود و آنها بتوانند در آینده صندلی تصمیمات را به طور کامل به دست بگیرند. درحالی‌که طبقه متوسط شهری، طوری تعریف شده‌اند که فعالیت‌های معیشتی‌شان چنان نیست که آنها را از تفکر و تحلیل باز دارد و ثانیا خصلت مستقل خبرگیری و تحلیل و اشاعه درست آن را دارند و مهم‌تر آنکه قدرت تفکیک رجال‌های دلسوز و شفیق سیاسی ایران را از دیگران دارند. آنها قادرند که اسیر جوسازی‌های محیطی و طیفی نشوند. با علم به این جبهه‌گیری‌های فاقد بصیرت، بهترین تصمیم شاید آن باشد که دانایی بیشتری کسب شود و به اطلاع دیگران هم رسانده شود. بی‌تفاوتی به آینده ایران اسلامی گناهی نابخشودنی است. در برابر غوغاسالاری و خلط حقیقت نمی‌توان سکوت کرد. خوراک اصلی این دسته محدود و بدون وجهه، ایجاد حس ناامنی در میان تک‌تک هم‌وطنان است. با امید به آنکه دولت با اقتدار راهش را ادامه دهد و با همراهی ضروری قوای دیگر بی‌توقف پیش رود. وقت کوتاه است.

عیب رندان «بکن» ای زاهد پاکیزه‌سرشت

ادامه از صفحه اول

یوسف پزشکیان (فرزند رئیس‌جمهور) در ماجرای «لایحه صیانت ۲» و اینکه چگونه آن لایحه به مجلس ارسال شد، نوشته بود که در نهاد ریاست‌جمهوری ۹ لایه وجود دارد که کارشان این است تا نگذارند چنین شود (نقل به مضمون). اما وقتی چنین شد، یعنی یک جماعتی در نهاد حقوق می‌گیرند که عیب‌جویی کنند و نمی‌کنند، اما چرا؟ موضوع بسیار ساده است. عیب‌جویی وقتی وجود دارد که از آن استقبال شود ولی وقتی که عیب‌جو، حقیر و جاهل شمرده شود، مگر آدم خودآزاری دارد که با یافتن عیب و ایراد و بیان آن به زبانی بلند، برای خود دردسر درست کند؟ «آسته می‌رود آسته می‌آید»، یک گوشه می‌نشیند و ماستش را می‌خورد. فقط یک نمونه کوچک را بگویم تا معلوم شود که از عیب‌جویی استقبال نمی‌شود. از ابتدای ریاست‌جمهوری پزشکیان، مدام به او خرده گرفته می‌شد که شأن جایگاه ریاست‌جمهوری را رعایت نمی‌کند و این جایگاه به کل کشور مربوط است و ربطی به فرد خاصی ندارد. اما ایشان بی‌توجه به این هشدارها کار خود را کرده و می‌کند و آخرینش همین دیدار با اردوغان در دوحه که بی‌رعایت شأن ریاست‌جمهوری ایران، با اردوغان خوش‌وبش می‌کند. بعد هم که بر این کار خرده گرفته می‌شود، نزدیکان او در ریاست‌جمهوری به انتقادکنندگان حمله می‌کنند. این یک نمونه خیلی‌خیلی کوچک است که ایشان عیب خود را رفع نمی‌کند و هم اینکه درون ساختار به جای تذکر عیوب او، به منتقد حمله می‌کنند. وقتی در موضوعی خُرد چنین است، وای به حال موضوعات کلان.